



## غربت و چله‌نشینی عارفان با تأکید بر ویژگی‌های بصری چله‌خانه‌های عارفان

سولماز رزاق‌زاده شبستری<sup>۱</sup>، رضا حیدری نوری<sup>۲\*</sup>، ملک‌محمد فرخزاد<sup>۳</sup>

<sup>۱</sup> گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد ساوه، دانشگاه آزاد اسلامی، ساوه، ایران. razzaghzadeh@stu.iau.saveh.ac.ir

<sup>۲\*</sup> (نویسنده مسئول) گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد ساوه، دانشگاه آزاد اسلامی، ساوه، ایران. heidari@iau-saveh.ac.ir

<sup>۳</sup> گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد ساوه، دانشگاه آزاد اسلامی، ساوه، ایران. mmfzad@iau-saveh.ac.ir

### چکیده

بحث غربت انسان در عرفان، مبحث مهمی است. مهم‌ترین مشکل انسان عارف، دور شدن از وطن اصلی است و همت او برای بازگشت به دوران وصال مضمون تمام کتاب‌های عرفانی است. عارف به دلیل اعتقاداتی که دارد نمی‌تواند همانند سایر مردم زندگی کند؛ از این‌رو، غالباً به گوشه‌نشینی و کناره‌گیری از مردم روی می‌آورد. با توجه به این که غربت دارای انواع مختلف است و در مثنوی غربت عارف به اشکال مختلف مانند غربت در دنیا، غربت روح در جهان مادی، غربت در میان اهل ظاهر اشاره شده است. پژوهش حاضر به روش توصیفی و تحلیلی و با تکیه بر داده‌های منابع کتابخانه‌ای انجام شده است. در این پژوهش به بررسی غربت در میان اهل ظاهر از دیدگاه مولوی پرداخته شده است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که مولوی به‌عنوان عارفی وارسته، زندگی عرفای بزرگ را در گوشه‌نشینی و خلوت بیان نموده و حضور در جمع عوام را آفتی برای سلوک می‌داند؛ زیرا غالباً عامه و اهل ظاهر درکی از کنش‌های عارف ندارند؛ علاوه بر این که به قضاوت نادرست می‌نشینند، صحبت آن‌ها نیز برای عارف بی‌فایده و گاه مضر است؛ بنابراین خلوت‌گزینی و سفر کردن و دور شدن از مردم راهکار مناسبی برای پوشش دادن این غربت است. در این میان چله‌خانه‌ها با ساختار بصری خاص خود محیطی امن برای چله‌نشینی عارفان مسلمان هستند.

### اهداف پژوهش:

۱. بررسی اهمیت غربت و چله‌نشینی عارفان با توجه بر مثنوی مولوی.
۲. بررسی ویژگی‌های بصری چله‌خانه‌های عارفان اسلامی.

### سوالات پژوهش:

۱. غربت و چله‌نشینی چه اهمیتی در زندگی عارفان دارد؟
۲. چله‌خانه‌های عارفان اسلامی دارای چه ویژگی‌های بصری است؟

### اطلاعات مقاله

مقاله پژوهشی

شماره ۴۶

دوره ۱۹

صفحه ۱۴۷ الی ۱۶۴

تاریخ ارسال مقاله: ۱۳۹۹/۰۸/۰۷

تاریخ داوری: ۱۳۹۹/۱۰/۰۳

تاریخ صدور پذیرش: ۱۳۹۹/۱۲/۰۶

تاریخ انتشار: ۱۴۰۱/۰۶/۰۱

### کلمات کلیدی

مولوی،

عارف،

غربت،


خلوت،

اهل ظاهر.

### ارجاع به این مقاله

رزاق زاده شبستری، سولماز، حیدری نوری، رضا، فرخزاد، ملک محمد. (۱۴۰۱). غربت و چله‌نشینی عارفان با تأکید بر ویژگی‌های بصری چله‌خانه‌های عارفان اسلامی. مطالعات هنر اسلامی، ۱۹(۴۶)، ۱۴۷-۱۶۴.

 [dori.net/dor/20.1001.1.1735708.1401.19.46.147](https://doi.org/10.22034/IAS.1735708.1401.19.46.147)

 [dx.doi.org/10.22034/IAS.2021.270432.1522](https://dx.doi.org/10.22034/IAS.2021.270432.1522)

## مقدمه

غربت از مفاهیم پربسامد و گسترده ادبیات عرفانی است و به‌عنوان مسئله‌ای همیشه مطرح در زندگی انسان، توجه افراد و گروه‌های متعددی را به خود جلب کرده است؛ همین امر سبب شده تا از زوایای مختلفی به این مسئله نگریسته و تعاریف متعددی از آن ارائه شود. در اندیشه‌های صوفیانه و عارفانه، بنیادی‌ترین اندیشه، اسطوره و اندیشه «گسستن از وطن معنوی» و دورشدن از سرزمین مادری الهی است. مسئله غربت قبل از مولانا به صورت‌های مختلفی میان ادیان، حکما و عرفا مطرح بوده است و ریشه آن را می‌توان در اعتقادات گنوسی، آیین مانی، آرای افلاطون، فلوطین و... یافت. «در آرای حکمای یونان باستان همچون افلاطون و فلوطین هم می‌توان ریشه‌های غربت را مشاهده کرد. تمثیل غار افلاطون که در کتاب جمهور آمده خود، سرشتی عرفانی دارد و به‌نحوی یادآور غربت انسان است» (افلاطون، ۱۳۸۴: ۳۹۵). در آثار این حکما، انسان زندانی طبیعت است و روح باید خود را از تن و تعلقات آن برهاند تا بتواند به اصل بپیوندد. افلاطون معتقد است که فلسفه یا همان اشتیاق به دانش، وقتی به روح نزدیک شود، غربت روح و گرفتاری آن در نفس احساس می‌شود و با فلسفه است که می‌توان دریافت، بندی که بر پای روح نهاده شده از خوشی‌ها و لذت‌های تن ساخته شده، پس با نزدیک شدن به فلسفه می‌توان روح را از قفس رهاوند و این فلسفه است که راه رهایی را می‌آموزد (افلاطون بی‌تا، ۵۱۸-۴۹۵: ۱).

از نظر عارفان، غم غربت از ویژگی‌های عارف و صوفی و گسستن از عادات و مألوفات است؛ گسستن از خویش و پیوستن به مقام فناست؛ رجوع به حق، گم کردن چیزی که تسلّی‌بخش است و گاهی به معنای «انفرد» آمده است. خواجه عبدالله انصاری در صد میدان برای غربت سه درجه قائل می‌شود: «دوری از وطن و سرزمین مادری، غربت حال مرد صالح یا عالم میان جماعت فاسق یا جاهل، غربت عارف در دنیا و آخرت به سبب قربت به حق» (انصاری، ۱۳۵۷: ۳۸). با توجه به کتب عرفانی و نوشته‌های عارفان و شارحان تصوف، می‌توان غربت صوفیانه را به این عناوین تقسیم کرد: «۱. غربت روح در کالبد جسم؛ ۲. غربت انسان در عالم مادی؛ ۳. غربت عارف در بین ظاهرپرستان؛ غربت صوفی در بین بیگانگان (اهل غیر وطن)» (زهره‌وند ۱۳۹۲: ۲۵). از جمله اندیشمندان عارفی که درباره غربت وجودی انسان سخن گفته‌اند، حضرت مولانا جلال‌الدین محمد است که با قریحه و ذوق شاعرانه و عارفانه در شاهکار جهانی‌اش، مثنوی معنوی، درباره آن سخن گفته است. در مثنوی معنوی با حقایق تازه‌ای روبرو هستیم که در آثار شاعران، عارفان و فیلسوفان دیگر چه قبل از مولوی و چه بعد از آن کمتر به آن توجه شده است. این پژوهش بر آن است تا اقسام غربت مطرح‌شده در مثنوی معنوی را بکاود و به پرسش‌های انسان معاصر در این زمینه پاسخی درخور بدهد.

درباره غربت‌اندیشی در شعر مولوی، تنها مقاله «غم غربت در نی‌نامه مثنوی معنوی» نوشته ناهید سادات پزشکی و هما بهداروند و علی محمد گیتی فروز به چاپ رسیده است که در آن ضمن اشاره به انواع غربت و عوامل ایجاد غربت و گریزی به تاریخچه آن، به بررسی این غم غربت و دوری در نی‌نامه پرداخته است. «سیر تحول غربت صوفیانه با تأکید بر مرصادالعباد نجم رازی، مثنوی مولوی و حافظ» عنوان پایان‌نامه حمید غلامی است که در سال ۱۳۸۸ در دانشکده

ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تربیت مدرس از آن دفاع کرده است؛ در این رساله جلوه غربت در دیوان حافظ از جنبه اسطوره‌شناسی و ازلی پرنگ‌تر از سایر شعرا نشان‌داده شده است. این پژوهش تحقیقی-تحلیلی و توصیفی است و با استفاده از مطالعه و فیش‌برداری و یادداشت مطالب مرتبط با موضوع جمع‌آوری شده است؛ نگارنده ضمن مطالعه و مشاهده اشعار مثنوی معنوی مؤلفه موردنظر را یافته و بررسی کرده است؛ و تأثیرات موضوع غربت بر ذهن و زبان مولانا بررسی شده است.

## ۱. چله‌خانه‌های عارفان اسلامی

دقت در معماری ایران پیش و پس از اسلام نشان می‌دهد که چنین فضاهایی همواره به‌عنوان یک مکان خصوصی در برخی بناهای با کارکرد خاص وجود داشته است. اعتقادات ریشه‌دار در عرفان شرقی و آئین‌ها و مسالک مختلف در ایران موجب شده که داشتن یک حریم شخصی برای خلوت یکی از عناصر مهم در معماری ایرانی باشد. در معماری تمدن اسلامی مشاهده می‌کنیم که به‌طور خاص در بعضی بناهای اجتماعی مثل مسجد، خانقاه یا مدرسه، مکان‌هایی به این امر اختصاص داده شده است. مکان‌هایی که به زاویه یا گوشه یا خلوتخانه نیز شهرت دارند که "ساکلان الی الله" در آن‌ها جای‌گیر می‌شدند و برای انجام عبادات خویش مثل اعتکاف یا چله‌نشینی به سر می‌بردند (بیگدلی و همکاران، ۱۳۹۷: ۱).

تزئینات گچبری چله‌خانه از طرح‌های هندسی تشکیل شده‌اند که دیوارها، طاق‌ها و محراب را پوشش می‌دهند. برای مثال مطالعه نقش‌مایه چله‌خانه بایزیدی بسطامی حاکی از این است که در گچبری‌های چله‌خانه گره‌ها برای تزئین و پوشاندن فضای داخلی طاق‌ها و دیوارهای بنا استفاده شده‌اند و گره‌ها با عناصر گیاهی (اسلیمی و ختایی) تلفیق شده و یا در کنار آن‌ها به‌صورت توأمان وجود دارد که این عامل از ویژگی‌های بارز آرایه‌های هندسی محراب‌های گچبری دوره ایلخانی به‌شمار می‌رود. طراحی کتیبه در چله‌خانه حاصل ترکیب عناصر متعددی است که در ترکیب و اتصالات آن از گره‌های تزئینی میانی، انتهای تزئینی حروف، تزئینات ساقه‌ها و طرح‌های گیاهی تزئینات زیر نقش‌های متنوع استفاده شده است. اما در کارکرد معناگرایانه این نقش و تزئینات مشخص گردید که گچبری‌ها، اسلیمی و اعداد مقدس و کتیبه‌های موجود در این بنا همه در جهت ایجاد رابطه معنایی بین عناصر کالبدی و غیر کالبدی در جهت ایجاد مفاهیم عرفانی اسلامی جهت فراهم آمدن شرایط مناسب برای خلوت‌نشینی سالکان بوده است (حقیق‌نژاد و همکاران، ۱۳۹۷: ۱۱۱).

## ۲. غربت در مثنوی مولوی

در مثنوی مولوی انواع غربت بیان شده است؛ انسان دارای چند نوع غربت است که برخی درونی و برخی بیرونی است. ۱. غربت روح در قالب جسم. مولوی این نوع غربت را بسیار اهمیت داده و ابیات بسیاری را به آن اختصاص داده است. نی‌نامه که در ابتدای مثنوی آمده خود شرح جدایی انسان از موطن اصلی است. جدایی میان نی «من تجربی» و «من ملکوتی» که ناشی از اسارت و استغراق «من تجربی» در جهان مادی و متعلقات آن است (پورنامداریان، ۱۳۸۰: ۱۳۰).

«اینکه نی، رمزی از وجود انسان تلقی شود، البته قبل از مولانا هم در نزد صوفیه معمول بوده است و از جمله شیخ احمد غزالی نیز در رساله بوارق یک جا، نی را اشارت می‌داند و باطن انسان می‌سنجد و آن نفسی را هم که در نی می‌دمند، مقایسه می‌کند با نفوذ نور حق در وجود انسان» (زرین کوب ۱۳۹۶: ۱/ ۳۰۳).

۲. غربت انسان در عالم مادی؛ روح انسان به دلیل جدانشدن از عالم بالا در این دنیا غریب است. این مضمون در مثنوی بسیار تکرار شده، بنابراین می‌توان گفت بیشترین مضامین حکایات مثنوی درباره بازگشت انسان به موطن اصلی و اشتیاق روح به این کار است؛ ۳. غربت انسان در میان اهل ظاهر؛ مردم عادی که سرگرم مادیات و زندگی معمولی خود هستند درکی از اعمال عرفا دارند و آن‌ها به اجبار از مردم کناره‌گیری می‌کنند تا از همصحبتی و قضاوت شدن توسط آن‌ها دور باشند؛ ۴. غربت عارف در غیر وطن. عرفا و متصوفه غالباً در سفر هستند به همین دلیل در غربت به سر می‌برند. این سفرها دلایل متعددی دارد از جمله، تزکیه نفس، تحمل دشواری سفر و درک لذت وصال، یافتن مطلوب، دیدار با عرفای بزرگ.

### ۳. دیدگاه مولوی درباره غربت در میان اهل ظاهر

اهل ظاهر کسانی از عوام هستند که از دنیای عارف بی‌خبرند و درکی از موقعیت و ضمیر وی ندارند از این رو نمی‌توانند محرم اسرار باشند و در صورت شنیدن سر الهی نه تنها خود به مقصود نمی‌رسند بلکه قضاوتی نابجا نیز از آن دارند. در دنیای عارفان، رازداری امر مهمی است و اسرار الهی را نباید با کسی در میان گذاشت مولوی همچون سایر عرفا، همه کس را محرم اسرار نمی‌داند. چنان‌که حافظ درباره عدم رازداری حسین بن منصور حلاج می‌فرماید:

گفت آن یار کزو گشت سر دار بلند جرمش این بود که اسرار هویدا می‌کرد

(حافظ، ۱۳۹۱: ۱۴۲)

غربت مولوی در زندگی از نوع غربت در بین اهل ظاهر است و به این دلیل خود را خاموش می‌نامد؛ چراکه پروازهایی بسیار بلند کرده که بال و پر هیچ طایری تا به حال به آن نرسیده و آنچه اهل ظاهر ندیده‌اند، دیده است. به همین سبب زبان و سخن او برای همگان قابل فهم نیست.

شرح این را گفتمی من از مری	لیک ترسم تا نلغزد خاطری
نکته‌ها چون تیغ پولاد است تیز	گرنرداری تو سپر واپس گریز
پیش این الماس بی‌اسپر میا	کز بریدن تیغ را نبود حیا
زین سبب من تیغ کردم در غلاف	تا که کج خوانی نخواند بر خلاف

(۶۹۰/۱-۶۹۳)

تن زدم والله اعلم بالوفاق

نیست محرم تا بگویم بی نفاق

(۴/۱۱۴)

گفتمش پوشیده خوشتر سر یار

خود تو در ضمن حکایت گوش دار

(۱۳۵/۱)

میان اهداف عارفان حقیقی و کوتاه‌بینان اهل نظر و دنیا دوستان، تضاد بنیادینی وجود دارد که باعث شده است، این افراد عارف و خاص را در اندوه و غم غربت عمیق دیگری اسیر و گرفتار گرداند و در غربت‌سرای عالم، ایشان را در گوشه عزلت به گمنامی و فراموشی بسپارد؛ طوری که جز خداوند متعال کسی آن‌ها را درک نمی‌کند و نمی‌شناسد.

### ۳. بی‌توجهی مردم نسبت به عرفا

مولانا در بین عوام و جماعتی می‌زیست که او را درک نمی‌کردند و با آنان بیگانه بود؛ بنابراین کاملاً حسّ غربت و تنهایی در میان اهل ظاهر را با تمام وجودش دریافته بود و با آن حس، مأنوس بود. در کتاب مثنوی شریف در این باره می‌فرماید که آنچه را گفتم، شنوندگان شنیدند؛ اما هر شخصی براساس تصور، دریافت و درک خود، آنچه را که متناسب با حال درونی‌اش بود، دریافت و فراتر از درک خود نتوانست به اسرار کلام من پی‌برد. به تعبیری «انسان کامل (نبی یا ولی) در این دنیا غریب است. ناتوان از گفتن غم‌های خود جز با کسی از طایفه خود یا از نصیب‌دادن دانش عارفانه خود بر کسی، جز از گروه خود، او با همه‌گونه مردمان، دنیای و روحانی (بدحالان و خوشحالان) یکسان گفتگو می‌کند، اما نمی‌تواند همدلی قلبی و تفاهم حقیقی آنان را که آرزوی اوست، به‌دست آرد» (نیکلسون، ۱۳۹۳: ۱۹). بنابراین اسراری که در درون و ضمیر اولیاست، معارف حقیقی است، قیاس و ظن و گمان در آن نمی‌تواند دخالتی داشته باشد؛ پس کسی که مشتاق درک اسرار درون اولیاست، باید ظن و قیاس را رها کند و از علم و دانش اولیا تحصیل علم نماید، تا جایی که رازدار و محرم اسرارشان باشد تا به انواری که در ضمیرشان مخفی است و به راز و رمزهایی که در سخنان و کلامشان پنهان است، راه یابد؛ زیرا اسرار اولیاء الله از سخنان آن‌ها دور نیست، البته تنها اشخاصی متوجه این مطلب می‌شوند که در این حوزه، علمی داشته باشند. «پیوسته شیخ فخرالدین در سماع مدرسه حاضر شدی و دائماً از عظمت مولانا بازگفتی و آه‌ها زدی و گفتی که او را هیچ کسی کماینبغی ادراک نکرد درین عالم، غریب آمد و غریب رفت» (افلاکی، ۱۳۶۳: ۴۰۰). مولانا در تمثیلی جذاب و گیرا وجود حق تعالی و انبیا و اولیای الهی، بی‌توجهی انسان‌ها نسبت به انبیا و اولیاء الله و عارفان را در داستان «خورندگان پیل‌بچه» به تصویر می‌کشد.

در این حکایت «فیل» کنایه از حضرت حق تعالی و «فیل بچگان» کنایه از انبیا و اولیا و

انسان کامل و «خورندگان فیل بچه» کنایه‌ای از مخالفان انبیا و اولیا هستند.

در حضور و غیبت ایشان با خبر

اولیا اطفال حقّند ای پسر

کاو کشد کین از برای جانشان

غایبی مندیش از نقصانشان

(۸۰-۷۹/۳)

کی برد جان غیر آن کاو صادق است

هان که بویای دهانتان خالق است

<p>باشد اندرگور منکر یا نکیر (۱۰۸/۳-۱۰۹)</p> <p>تا نیارد خون ایشان نبرد ز آنکه مال از زور آید در یمین... چون نیابد از دهان ما بخور... می زند بر آسمان سبزم... در سخن گفتن بیاید چون پیاز</p> <p>(۱۶۴ و ۱۶۲ و ۱۵۷-۱۵۶)</p>	<p>وان آن افسوسیی کش بوی گیر</p> <p>ای خورنده خون خلق از راه برد مال ایشان خون ایشان داد یقین مصطفی چون برد بوی از راه دور تو همی خسی و بوی آن حرام بوی کبر و بوی حرص و بوی آز</p>
---	--

باید توجه داشت که «دوستدار حقیقی حضرت حق، همیشه در اندیشه بوده و بیشتر اوقات در خلوت و تنهایی به سر می‌برد و بسی اندک با خلق به حشر و نشر می‌پردازد. وقتی به جایی نظر می‌افکند، نمی‌بیند و آنگاه که مخاطب واقع شود، گوش فرامی‌دهد و زمانی که سخن می‌گوید، توجه به کلامش ندارد، کنایه از اینکه حواس و توجه قلبی او به سمت معشوق و خلوت‌گزینی و نوعی غربت است، اگر ظاهراً در میان جمع است؛ اما دلش جای دیگر است. اگر مصیبتی بدو رسد، غمگین نمی‌شود. در خلوت‌هایش نظر به سوی محبوب دارد و با او مأنوس است و در پیدا و پنهان با او نجوا می‌کند» (خلیلی، ۱۳۸۲: ۳۰۹).

با این اوصاف، اندوه غربت، اهل معرفت را از دو جهت در برمی‌گیرد و غربت آنان از دو مسئله ناشی می‌شود: اول آنکه آن‌ها وقتی به کُنه و حقیقت روح در کالبد جسم و بدن و غربت آدمی در عالم آگاهی یافتند و اراده و همت خود را در رهایی از تعلقات مادی مصروف داشتند؛ با کل دنیا بیگانه و در میان اهل جهان که هر کدام به گونه‌ای اسیر تعلقات این جهان هستند، غریبه‌اند و با عالم آشنایی و قرابتی ندارند. و به قول پیر هرات: «به تن در زمینند و به دل در آسمانند و با جهان و جهانیان بیگانه‌اند» (انصاری، ۱۳۵۷: ۵۴).

نوع دیگر غربت عارفان، آن است که سخن آنان در دل اهل ظاهر «صَمُّ بَكْمٌ» تفهیم و پذیرفته نمی‌شود و فریاد آن‌ها در تاریکی محض جهل و غفلت کوردلان، بی‌هیچ پاسخی به خاموشی و سکوت می‌گراید. اهل معرفت به گونه‌ای سخن می‌گویند که خامان ظاهرپرست از درک آن ناتوانند و مسائلی را تشریح می‌کنند که اهل دنیا با آن بیگانه‌اند.

#### ۴. عدم درک صحیح عارف توسط عوام

برخی از افراد بلندپایه و صاحب‌مقام بنا به صلاحدید، کارهایی می‌کنند که عوام از درک آن ناتوانند و تصور می‌کنند که کار درست و به‌جایی انجام نمی‌دهند، در صورتی که عقل سطحی آن‌ها توان درکش را ندارد. همان‌گونه که در داستان پادشاه و کنیزک، زرگر نماد انسان خاص در بین عوام است.

پاک بود از شهوت و حرص و هـوا	نیک کرد او لیک نیک بدُنما...
شاه بود و شاه بس آگاه بود	خاص بود و خاصه الله بود

آنکسی را کش چنین شاهی کُشد  
سوی بخت و بهترین جاهی کشد...  
تو قیاس از خویش می‌گیری و لیک  
دُر دور افتاده ای بنگر تو نیک  
(۲۴۶/۱ و ۲۴۲-۲۴۱ و ۲۳۵).

بنابراین در نگاه سطحی و از دید عوام، زرگر نماد انسان هوس‌پروری است که فریفته زرق و برق دربار پادشاهی و جذابیت کنیزک و غرق آن می‌شود؛ اما با مرگ زرگر به این مطلب پی‌می‌بریم که، او نه تنها شخصی هوس‌پیشه نبود بلکه باعث درمان کنیزک شد و عشق‌بازی برای او همچون پلی به سوی عشق حقیقی و الهی شد؛ بنابراین زرگر توسط مردم هم‌عصرش درک نشد و غریب و تنها در هاله‌ای از خاموشی و ابهام زیست. «تو که از اسرار الهی آگاهی نداری، و قضاوت نادرست می‌کنی، بسیاری از آن‌ها که ظاهری شوریده و دیوانه‌وش دارند، مردان کامل و صاحب معرفتند» (استعلامی ۱۳۹۳: ۳۰۳/۱).

آن‌گونه که از مثنوی معنوی برمی‌آید، انسان خام نمی‌تواند حال پختگان را دریابد، زیرا احوال پختگان را نمی‌توان در قالب الفاظ و عبارات بیان و درک کرد؛ کسی که بویی از ادراک روحانی و معنوی نبرده است، قطعاً نمی‌تواند حال تعالی‌یافتگان را درک کند. «آنکه عشق را به تمامی دریافته و در هجران یار مشغول است، تنها به یاد او آرام می‌یابد؛ چراکه انس عاشق غریب، در گوشه‌ی تنهایی اختیار کردن برای معشوق است. لذا او طالب عزلت و خلوت و تنهایی است و بدترین چیزها در نزد او چیزی است که او را از تنهایی بازدارد» (نراقی، ۱۳۷۸: ۵۹۴).

از نگاه مولوی چه بسا افراد مقرب درگاه حق و اولیاءالله هستند که هم اکنون در بین ما زندگی می‌کنند و دل آن‌ها چون غاری است که در آن جز حق نیست؛ اما کسانی که از لحاظ روحانی کور و کر هستند، توان و قدرت شناخت آن‌ها را ندارند و این بزرگان، کسانی هستند که یار و غار با آنان هماهنگ و هم‌نویسند؛ اما دریغا که گوش و چشم تو در حجاب غفلت‌ها، نمی‌تواند حقایق را دریابد.

مولانا خطاب به انسان‌ها می‌گوید در کنار شما کسانی هستند که مانند اصحاب کهف از این عالم فارغ‌اند و خیالشان آسوده است و در وجود خداوند غرق هستند.

کاش چون اصحاب کهف این روح را حفظ کردی یا چو کشتی نوح را  
تا از این طوفان بیداری و هوش وارهایی این ضمیر چشم و گوش  
ای بسی اصحاب کهف اندر جهان پهلوی تو پیش تو هست این زمان  
غار با او یار با او در سرود مَهر بر چشم است و بر گوشت چه سود  
(۴۰۶-۴۰۳/۱)

خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: «خَتَمَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَ عَلَىٰ سَمْعِهِمْ وَ عَلَىٰ أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً».  
(قهر خدا مَهر بر دل‌ها و پرده بر گوش‌ها و چشم‌های ایشان نهاد که فهم حقایق و معارف الهی را نمی‌کنند).  
(بقره / ۷).

مولانا جهت تبیین علت انزوای انسان کامل در بین جماعت عوام در دفتر سوم مثنوی، حکایت شهری و دهاتی را آورده‌است؛ در این حکایت منظور از شهر، عالم برتر و غنی و منظور از روستا، دنیای محسوسات و مادی است. مرد دهاتی تمثیل جماعت عوام و افراد ناقص است که با وعده‌ها و سخنان دلنشین و دلفریب، انسان‌هایی را که ذاتاً به عالم ملکوت و روحانی متعلق هستند به ویرانکده می‌کشاند و مرد شهری، تمثیل انسانی است که تحت تأثیر وسوسه‌های دوستان و هواهای نفسانی قرار می‌گیرد و عالم روحانی و معنا را رها می‌کند و راه ویرانه‌های مادی را در پیش می‌گیرد؛ در نهایت آن شخص روستایی تمثیل افرادی است که مدعی هستند توان رسیدن به کوی جانان را دارند؛ اما بویی از معنای آن نبرده‌اند و فقط تظاهر به داشتن آداب و رسوم عرفا می‌کنند.

ای خران کور این سو دام‌هاست	در کمین این سوی خون آشام‌هاست
تیرها پرآن کمان پنهان ز غیب	بر جوانی می‌رسد صد تیر شیب...
ده مرو ده مرد را احمق کند	عقل را بی‌نور و بی‌رونق کند
قول پیغمبر شنو ای مجتبی	گور عقل آمد وطن در روستا
هرکه در رُستا بود روزی و شام	تا به ماهی عقل او نبود تمام...
وآنکه ماهی باشد اندر روستا	روزگاری باشدش جهل و عما
ده چه باشد شیخ واصل ناشده	دست در تقلید و حجت در زده
پیش شهر عقل کلی این حواس	چون خران چشم بسته در خرّاس
(۵۲۱/۳-۵۲۳ و ۵۱۹-۵۱۷ و ۵۱۳-۵۰۸)	
شهریان خود رهزنان نسبت به روح	روستایی کیست گیج و بی فتوح...
لاف درویشی زنی و بی خودی	های هوی مستیان ایزدی
	(۶۷۸/۳ و ۶۴۲)

داستان روستایی و دعوت شهری به ده برای انسان‌های ناآگاه نصیحت و پند و اندرز است تا همنشینی با مردان حق را غنیمت شمارند و گول ظاهرسازان مکار را نخورند؛ زیرا این‌گونه انسان‌ها در حضور، خود را دوست نشان می‌دهند و وقتی از جای دیگر بوی منفعتی بردند، دوستی را به بوتۀ فراموشی می‌سپارند و در پی آن سود می‌روند. همان‌طور که افراد به ظاهر مسلمانی که پشت سر رسول‌الله برای نماز جماعت ایستاده بودند وقتی صدای کاروان بازرگانان را شنیدند رسول‌الله را ایستاده رها کردند و قرآن کریم در سورۀ جمعه به این داستان اشاره دارد. «وَ إِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا اَنْفَضُوا إِلَيْهَا وَ تَرَكَوْكَ قَائِمًا» (شهدی ۱۳۸۶، ۷۰-۶۹: ۳).

از مطالب فوق چنین درمی‌یابیم که افراد خاص؛ یعنی عارفان واقعی هرگز نمی‌توانند آن‌گونه که باب میل عوام و طبق دلخواه آنان است رفتار کنند. بنابراین خودشان را در بین عوام‌النّاس همواره غریبه می‌دانند و جهت رهایی از این غربت احساس می‌کنند باید جایگاهشان را تغییر دهند. از این‌روست که روی به مسافرت می‌نهند و گاه عزلت و سکونت در خارج از زادگاه و محل زندگی خود را بر ماندن در بین افراد آشنا ترجیح می‌دهند. می‌توان مصداق بارز این



وضعیت؛ یعنی غربت عارف در بین اهل ظاهر و در حقیقت عدم درک صحیح عارف و شخص خاص توسط عوام الناس را در داستان شهری و روستایی جستجو کرد.

#### ۶. ویژگی‌های چله‌خانه‌ها با تاکید بر ویژگی‌های بصری چله‌خانه‌های عارفان اسلامی

انسان ذاتاً کمال‌جوست و این ویژگی در عارفان، نمود پررنگ‌تری دارد؛ خداوند چنین نیرویی را در ذات آنان به ودیعه نهاده است که پیوسته در تکاپو هستند تا بلکه طریق تکامل و وصول به حقیقت را طی کنند. هر چند که آدمی به‌طور اعم و عارفان به‌طور اخص چنین گرایشی دارند؛ اما انبیا چون از جنس عالم ملکوت‌اند، جان و دلشان در نهایت به‌سوی عالم علّیین و اصل خود بازمی‌گردد؛ این موضوع نشان می‌دهد که زنجیره غربت را پیامبران در دنیا کامل می‌کنند و آن‌ها هم احساس غریبی می‌کنند و در جستجوی صعود به عالمی برتر از این جهان هستند.

که مرا عیسی چنین پیغام کرد	کز همه یاران و خویشان باش فرد
روی در دیوار کن تنها نشین	وز وجود خویش هم خلوت‌گزین
(۶۴۴/۱-۶۴۵)	

در تزئینات بصری چله‌خانه‌های عارفان اسلامی نیز مانند مساجد شاهد کاربرد گسترده مضامین مذهبی به شکل کتیبه هستیم. تصویر شماره ۱ سقف چله‌خانه شاه نعمت‌الله ولی را نشان می‌دهد که با نوعی وحدت و تمرکز در کتیبه‌نگاری، عارف را به وحدت الهی دعوت می‌کند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی



تصویر ۱: تزئینات در سقف چله‌خانه شاه نعمت‌الله ولی، کرمان، مأخذ: نگارندگان.

برتری‌جویی ابعاد گسترده‌ای دارد تا جایی که حتی برای عناصر طبیعی نیز مصداق دارد. مولوی برای بیان این موضوع، عناصر اربعه را مثال آورده است. از دیدگاه مولانا، عنصرهای چهارگانه؛ یعنی باد و خاک و آب و آتش و در واقع تمام عناصر طبیعت هرچند نسبت به ما بی‌جان هستند؛ اما پدیده‌ها و مخلوقات خداوند به‌شمار می‌روند، چراکه حس برتری‌جویی دارند.

«از مسلمات عقل و نقل این است که خداوند با همه چیز و در همه جا هست که آن را اصطلاحاً معیت گویند. هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَمَا كُنْتُمْ. در جایی معیت روح با جسم، موجب حیات جسم می‌شود. چگونه ممکن است که معیت حضرت حق با موجودات جهان موجب حیات آن‌ها نشود» (سبزواری ۱۳۹۲: ۳۸ و ۱).

باد و خاک و آب و آتش بنده‌اند      با من و تو مرده، با حق زنده‌اند

(۸۳۸/۱)

مولوی صحبت مردم عاقل را برای مشورت کردن در امور، همنشینی عارفان صاحب‌دل و هم‌زبانی دوستان ناصح یک دل را برای غم‌گساری، زدودن آلام نفسانی و غذای روح و نیروی قوای معنوی، بر خلوت و وحدت ترجیح می‌دهد؛ بلکه آن را در آن موارد و اشباه و امثال آن لازم و ضروری می‌داند؛ مخصوصاً سفارش می‌کند که دوستان صمیم پاک‌دل را با

رفتار ناپسند و گفتار زننده گزنده نیازارند؛ و کاری نکنند که موجب رنجش و آزردن خاطر دوستان باشد که وجود ایشان یکی از مواهب بزرگ الهی است (همایی ۱۳۸۵: ۱/۳۸۴).

در تصویر شماره ۲ نیز که بخشی از تزئینات دیوار چله‌خانه شاه نعمت‌الله ولی را منعکس ساخته می‌توان یکنواختی کاربرد تزئینات را مشاهده کرد که همخوانی با فضای مورد نیاز برای خلوت عارفان دارد.



تصویر ۲: تزئینات در دیوارهای چله‌خانه شاه نعمت‌الله ولی، کرمان. مأخذ: نگارندگان.

یکی از کسانی که می‌توان در صحبت او به معرفت رسید، پیر است. از نظر مولوی، پیر همچون باز شکاری است که از آنچه در وجود مرید می‌گذرد، آگاه است. او بر «اسرار هو» واقف است. دانش او به علم خداوند متصل است؛ یعنی آگاهی او به حدی است که گویی بر آسمان‌ها پرواز می‌کند؛ مثلاً لقمان حکیم یکی از همین بزرگان و آگاهان بود؛ خواجه‌ای با ظاهر فقیرانه همچون بنده زر خرید که گره از مشکلات دیگران باز می‌کرد، باید دانست پیر و مرشد، مبتدیان را به سوی اهداف غایی سوق می‌دهد و روحیه خلوت‌گزینی و برتری جویی را در آنان پرورش می‌دهد.

آنکه واقف گشت بر اسرار هو      سرّ مخلوقات چه بود پیش او  
آنکه بر افلاک رفتارش بود      بر زمین رفتن چه دشوارش بود

در کف داوود کآهن گشت موم      موم چه بود در کف او ای ظلوم  
بود لقمان بنده شکلی خواجه ای      بندگی بر ظاهرش دیباجه ای  
(۱۴۸۱/۲-۱۴۸۴).

«و آن منزلی است که انسان آبادش می‌سازد و به ذات خویش آن را پُر می‌کند؛ به‌طوری‌که با وی در آن، غیری نمی‌گنجد، آن خلوت است به قلب بنده، آن قلبی که او را فراگرفته است، چون تا در آن قلب، غیری به وجهی از جوه دنیایی وجود داشته باشد، حق تعالی در آن وارد نمی‌شود، در آن صورت قلب از تمام اکوان و موجودات خالی بوده و حق متعالی به ذات خویش در آن ظاهر می‌گردد و نسبت به قلب حق تعالی آن است که قلب بر صورت او باشد و در آن جز او نگنجد» (ابن عربی، ۱۳۸۳: ۵۲).

دل نباشد غیر آن دریای نور      دل نظر گاه خدا و آنگاه کور  
نی دل اندر صد هزاران خاص و عام      در یکی باشد کدام است آن کدام  
ریزه دل را بهل دل را بجو      تا شود آن ریزه چون کوهی از او  
(۲۲۶۹/۳-۲۲۷۱).

توجه به سادگی در بنای چله‌خانه‌ها از دیگر مختصات بصری آن‌ها که نمونه آن در چله‌خانه شیخ صفی‌الدین اردبیلی قابل مشاهده است.



تصویر ۳: تصویر چله‌خانه شیخ صفی‌الدین اردبیلی، دوره صفویه. (مأخذ: نگارندگان)

در نهایت بریدن از دنیا و مافیها و خروج از غربت سرای دنیا و وصال واقعی و برتری جویی به عارف دست می‌دهد. انبیا و اولیا و به‌طور کلی پیر و مرشد از نگاه تیزبین مولوی، ابنای حق و حقیقت هستند؛ بنابراین می‌توانند نوح‌وار

کشتیبانان ماهری برای نجات و رسیدن به ساحل آرامش باشند، برای همین مولانا هرازگاهی خطاب به انسان می‌گوید که ای پسر، انبیا و اولیاءالله همچون کودکان خداوند متعال هستند، آنان چه در غیبت و چه در حضور باشند، پروردگار از حال آن‌ها آگاهی کامل دارد و نیز می‌فرماید که ای انسان، تعالی جویی در بین تمام پدیده‌های جهان وجود دارد؛ مثلاً نور پس از تابش به سطح زمین دوباره به بالاترین نقطه فلک باز می‌گردد، بنابراین انتظار می‌رود تو نیز برای رهایی از غربتکده دنیا و وصول به هدف نهایی و سیراب کردن حس برتری جویی خود با توسل به پیر و مرشد واقعی، به جایگاه اصلی خود بازگردی.

نور از دیوار تا خور می‌رود تو بدان خور رو که در خور می‌رود  
(۵۵۹/۳).

مولوی در بیان این مضمون حکایت شیخی را می‌گوید که با چراغ به دنبال انسان می‌گردد. این حکایت نشان از غربت شخص در میان آدم‌ها و عدم سنخیت با آن‌ها دارد.

آن یکی با شمع بر می‌گشت روز	گرد بازاری دلش پر عشق و سوز
بوالفضولی گفت او را کای فلان	هین چه می‌جویی به سوی هر دکان
هین چه می‌گردی تو جویان با چراغ	در میان روز روشن چیست لاغ
گفت می‌جویم به هر سو آدمی	که بود حیّ از حیات آن دمی
هست مردی گفت این بازار پُر	مردمانند آخر ای دانای حُر
گفت خواهم مرد بر جاده دو ره	در ره خشم و به هنگام شره
وقت خشم و وقت شهوت مرد کو	طالب مردی دوانم کو به کو
کو در این دو حال مردی در جهان	تا فدای او کنم امروز جان

(۲۸۸۷-۲۸۹۴/۵).

در اندیشه مولوی انسان‌های کامل و اولیای خداوند از نوع دیگر اصناف و طایفه‌های بشری نیستند؛ بلکه از نوعی عالی و برتر و ممتازند. فقط از نظر شکل ظاهری به افراد و طبقات دیگر شباهت دارند و همین برگزیدگان حقد که در هر دوره‌ای به صورتی ویژه، برای دستگیری بشر ظهور می‌کنند و هیچ دوره‌ای از وجود پرفیض چنین اقطابی خالی نبوده است. در تصویر شماره ۴ که بخشی از معماری چله‌خانه بایزید بسطامی و زیبایی بصری آن را نشان می‌دهد کاربرد گسترده مضامین مذهبی و سادگی در کاربرد مصالح نمود یافته است.



تصویر ۴: نقوش و مضامین در محراب چله‌خانه بایزدی بسطامی، سمنان. (منبع: نگارندگان)

در نهایت، باید گفت رفع غربت عارف در بین ظاهرپرستان برای اقناع حس سیری‌ناپذیر بشر در راستای تعالی جویی در گرو ترک تعلقات، سرکوب امیال و هنرها، کوچ از بین عوام‌الناس و تمسک به پیر و مرشد میسر می‌شود و اقدام به موقع بشر به این مؤلفه‌ها، وی را به ساحل نجات می‌رساند و غبار غربت را از چهره او می‌زداید. راهکار مولوی برای احتراز از همنشین ناجنس، خلوت و تنهایی است.

«غربت صوفیانه» با عنوان مشخص «تنهایی» از همان قرون اولیه اسلامی در گفتار کسانی چون اویس قرنی به چشم می‌خورد. اویس می‌گوید: «سلامت در تنهایی است و تنها آن بود که فرد بود در وحدت و وحدت آن بود که خیال غیر ننگند تا سلامت بود [تنهایی حقیقی]. اگر تنهایی به صورت‌گیری درست نبود که الشیطان مع الواحد و هو عن الاثنین ابعداً [تنهایی ظاهری]» (نوربخش، ۱۳۷۲: ۷-۸). در ترجمه رساله قشیریه نیز سخنانی از بزرگان صوفیه نقل شده است که از خلوت و عزلت با عنوان «تنهایی» یاد کرده‌اند.

«تنهایی نشست صدیقان است. جنید... گفت: هر که خواهد که دین وی به سلامت بود و تن و دل وی آسوده بود گو از مردمان جدا باش که این زمانه وحشت است و خردمند آن است که تنهایی اختیار کند» (العثمانی، ۱۳۶۱: ۱۵۷). بعضی از صوفیه خلوت را همان عزلت و برخی غیر عزلت می‌دانند و می‌گویند: خلوت، از اغیار و گوشه‌گیری از نفس است و آنچه به خود می‌طلبند و آدمی را به غیر خدا مشغول می‌دارد، پس خلوت کثیرالوجود است و عزلت قلیل‌الوجود؛ بنابراین مقام عزلت بالاتر از خلوت است؛ اما عده‌ای دیگر گفته‌اند:

عزلت از اغیار باشد؛ بنابراین خلوت بالاتر از عزلت است. (لغت‌نامه دهخدا: ذیل خلوت)

با وجود این که مولوی خلوت را همیشه مجاز نمی‌داند معتقد است: «برای کسی که در معاشرت خلق، خطر لغزش اخلاقی دارد، انزوا و تنهایی بر حضور در بین جمعیت مزیت دارد و برای کسانی که روحانیت قوی دارند چندان که می‌توانند در خلوت و وحدت از همه کس بی‌نیاز باشند و هم می‌توانند در جمعیت و اختلاط و آمیزش با خلق مفاسد و دغل و ناپاکی‌های اجتماع را تحمل کنند و خود را از مهالک و مناهی و آلودگی‌های رذایل اخلاقی مصون و پاک و منزّه نگاه بدارند، خلوت و جمعیت برای آنان یکسان است» (همایی، ۱۳۹۳: ۳۵۶).

احتراز از همنشین ناهمگون یکی از راهکارهایی است که مولوی برای عارفان بیان می‌کند. «خلوت عبارت از مجموعه‌ای است از چند گونه مخالفت نفس و ریاضات از تقلیل طعام و قلت منام و صوم ایام و قلت کلام و ترک مخالطت انام و مداومت ذکر ملک علّام و نفی خواطر» (سجّادی، ۱۳۹۳: ۳۵۹).

مولانا در تمثیلی از زبان پدیده‌های طبیعی همچون درخت بازگو می‌کند که یار بد مانند بلا سبب آشفستگی و ویرانی می‌شود و حال که از راه فرارسیده است، باید از او دوری کنم و به خواب فرو روم، پس با خفتن و دوری گزیدن از همنشین نامناسب، همانند اصحاب کهف خواهیم بود. این معنی در حکایت اصحاب کهف بیان شده است و مولوی علت کناره‌گیری آن‌ها از مردم را سلامت دین آن‌ها می‌داند.

آن درختی کاو شود با یار جفت	از هوای خوش ز سر تا پا شکفت...
گفت یار بد بلا آشفتن است	چونکه او آمد طریقم خفتن است
پس بخصیم باشم از اصحاب کهف	به ز دقیانوس باشد خواب کهف
یقظه شان مصروف دقیانوس بود	خوابشان سرمایه ناموس بود
خواب بیداری ست چون با دانش است	وای بیداری که با نادان نشست

(۳۶/۲-۳۹ و ۳۴).

اصحاب کهف از ظلم و ستم دقیانوس گریختند و به خواست و اراده الهی به خوابی فرورفتند که بهتر از هوشیاری و بیداری جاهلانه بود، زیرا اگر اصحاب کهف در بیداری می‌ماندند، عمر گرانبهایشان در خدمت به دقیانوس و باورهای خودخواهانه او سپری می‌شد؛ درحالی که خواب عمیق و خلوت‌گزینی آنان ناموس و شرف آن‌ها را حفظ کرد و از آنجایی که مردم هم عصر اصحاب کهف و حاکم وقت، دقیانوس، جاهل و بی‌معرفت بودند، لذا به اراده الهی مصمم شدند که خلوت‌گزینی و سکوت در پیش گیرند.

پیشنهاد عارفان برای رهایی از غربت و طی مراحل برتری از زندگی این دنیا، این است که نه تنها باید صفات دنیوی و لذت‌جویی این جهانی را کنار گذاشت بلکه لازم است هنرها و ارزش‌های وجودی که سبب شهرت در میان خلق عالم شده است، هم نابود و یا لااقل پنهان شود.

عقیده مولانا بر این است که عارف راستین باید ابنای غیرخالص و ناآشنا را طرد کند و جهت برقراری آرامش برای نیل به اهداف عالی خود نیازمند کوچ از میان اغیار و افراد ناهمگون است. او همواره توصیه می‌کند که در راستای رسیدن به مقصود باید از قید بیگانگان رها شود، مولوی، در بسیاری از اشعار خود با صراحت، خطاب به عارفان یادآوری

می‌کند که پس شما نیز با آن دسته از افرادی که یار صادقند، رفیق و مهربان باشید؛ اما در برابر اغیار، بیگانگان و یا نامحرمان که ظاهراً دوست هستند، خشونت و شدت عمل نشان دهید و از آن‌ها روی برگردانید.

هرکه با ناراستان هم سنگ شد در کمی افتاد و عقلش دنگ شد  
 رو اشداء علی الکفار باش خاک بر دلداری اغیار پاش  
 بر سر اغیار چون شمشیر باش هین مکن روباه بازی شیر باش...  
 آتش اندر زن به گرگان چون سپند زآنکه آن گرگان عدوی یوسفند

(۱۲۷/۲ و ۱۲۵-۱۲۳)

### نتیجه‌گیری

غربت در میان اهل ظاهر نتیجه انواع دیگری از غربت مانند غربت نفس در بدن و غربت انسان در جهان مادی است. عارف که واقف بر وطن واقعی خود است، در دنیا خود را غریبه و مسافری می‌داند که با سایر مردم متفاوت فکر می‌کند. علاوه بر آن نفس نیر در درون بدن که مانند قفسی است برای او احساس راحتی نمی‌کند و دائم در اضطراب است؛ از این‌رو وقتی آرامش و سکون مردم دیگر را می‌بیند نمی‌تواند آن‌ها را تحمل کند و همصحبتی با عوام برایش تحمل‌ناپذیر است از سویی عوام نیز با این افراد همنشین نمی‌شوند زیرا پرداختن به امورات مادی آن‌ها را مشغول کرده و درکی از زندگی عارفانه ندارند و هم عارف و هم مردم از صحبت هم ملول می‌شوند. پس می‌بینیم که عارف به چند دلیل در میان مردم ظاهر تنهاست. بی‌وجهی مردم نسبت به عارفان: مولانا مکرراً این نکته که عارف در بین عوام و جماعتی که او را درک نمی‌کنند و با آن بیگانه هستند، زندگی می‌کند، اشاره کرده است؛ مولانا حس غربت و تنهایی در میان اهل ظاهر را با تمام وجود دریافته و با آن مأنوس است؛ عدم درک صحیح عارف توسط عوام: برخی افراد بلندپایه بنابه صلاحدید، کارهایی انجام می‌دهند که عوام از درک آن ناتوانند و می‌پندارند که کار درستی انجام نمی‌دهند، در صورتی که عقل سطحی آن‌ها توان درکش را ندارد؛ گرایش عارفان به عالم برتر: انسان ذاتاً کمال جوست و این ویژگی در عارفان نمود پررنگ‌تری دارد. مولوی با صراحت در بسیاری از ابیات مثنوی از جمله داستان یوسف و گرگ‌ها به صالحان و عارفان توصیه می‌کند جهت دستیابی به منتهای آرزوی خود و رفتن به عالم برتر تلاش کنند. ذکر این نکته ضروری است که معماری زیبا و منحصر به فرد چله‌خانه‌های عارفان اسلامی نمود روشنی از اهمیت این بُعد از زندگی عارفانه در نزد صوفیان مسلمان است.



## منابع

## کتاب‌ها

- ابن عربی. محی‌الدین. (۱۳۸۳). فتوحات مکیه. مترجم محمد خواجهوی. تهران: مولی.
- استعلامی. محمد. (۱۳۹۳). شرح مثنوی معنوی. تهران: سخن.
- افلاطون. (بی‌تا). دوره آثار افلاطون. ترجمه محمد حسن لطفی، تهران: خوارزمی.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۴). جمهور. ترجمه: فؤاد روحانی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- افلاکی. شمس‌الدین احمد. (۱۳۶۳). مناقب العارفين. تصحیح تحسین یازیچی. تهران: دنیای کتاب.
- العثمانی. ابوعلی الحسن بن احمد. (۱۳۶۱). ترجمه رساله قشیریه. تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر. تهران: علمی و فرهنگی.
- انصاری. خواجه عبدالله. (۱۳۵۷). صد میدان. تهران: طهوری.
- پورنامداریان. تقی. (۱۳۸۰). در سایه آفتاب. تهران: سخن.
- حافظ، شمس‌الدین محمد. (۱۳۹۱). دیوان اشعار. تهران: نیک انجام.
- خلیلی. حسین. (۱۳۸۲). مبانی فلسفه عشق. قم: بوستان کتاب.
- زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۹۶). جستجو در تصوف ایران. تهران: امیرکبیر.
- سبزواری. ملاحادی. (۱۳۹۲). شرح مثنوی. به کوشش مصطفی پروجردی، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- سجادی. جعفر. (۱۳۹۳). فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی. تهران: طهوری.
- شهیدی. جعفر. (۱۳۸۶). شرح مثنوی. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- مولوی، جلال‌الدین محمد. (۱۳۸۸). مثنوی معنوی مولوی. تصحیح رینولد نیکلسون. تهران: راستین.
- نراقی. ملاحمد. (۱۳۷۸). معراج السعاده. تهران: امین و رشیدی.
- نوربخش. جواد. (۱۳۷۲). فرهنگ نوربخش. اصطلاحات تصوف. تهران: خانقاه نعمت‌اللهی.

همایی جلال‌الدین. (۱۳۹۳). مولوی‌نامه. تهران: زوآر.

#### مقالات

بیگدلی، حامد؛ باقری، محمد و اسدی، فرخ. (۱۳۹۷). «بررسی نقش خلوت در معماری خانه‌های سنتی»، معماری شناسی، ش ۴، ص ۱-۱۲.

حقیق‌نژاد، شبنم؛ معقولی، نادیا و حقایق، مهدی. (۱۳۹۷). «شناسایی کارکردهای معناگرایانه تزئینات گچبری چله‌خانه بایزد بسطامی». نگره، ش ۴۷، ص ۱۱۱-۱۲۹.

زهروند، سعید. (۱۳۹۲). «غربت اندیشی صوفیانه و بازتاب آن در شعر فارسی». پژوهش‌های ادب عرفانی (گوهر گویا)، دوره پیاپی ۲۵. شماره دوم.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی